

گرسنگی ماده‌ی مرتعش: ماتریالیسم و غذا در همه‌گیری

جولی تورانت

همه‌گیری کووید-۱۹ و بحران اقتصادی‌ای که با آن شروع شده است، شدیداً بحران جهانی غذا را تشدید کرده است. پیش از همه‌گیری، در حدود یک میلیارد نفر در سرتاسر جهان از گرسنگی مزمن یا شدید رنج می‌برده‌اند (Chotiner). از زمان شروع همه‌گیری، کشاورزان مجبور بوده‌اند مقادیر زیادی از خوراکی‌ها را دور بریزند، زیرا نمی‌توانستند آن‌ها را به فروش برسانند. برای مثال، مزارع بزرگ ایالات متحده در میانه‌های ماه آوریل «ده‌ها میلیون پوند [واحد وزن] خوراکی تازه» را نابود کرده است (Yaffe-Bellamy and Corkery). در همین حال، مردم گرسنه‌اند و انتظار می‌رود گرسنگی به سطح «فاجعه‌باری» برسد و تعداد کسانی که «عدم امنیت غذایی شدید» را تجربه می‌کنند دوبرابر شود - بدانید که اصطلاحات گرسنگی حاد، سوءتغذیه و گرسنگی عادی در مقابل «عدم امنیت غذایی شدید» را تجربه می‌کنند دوبرابر شود - بدانید که اصطلاحات گرسنگی حاد، سوءتغذیه و گرسنگی عادی در مقابل «عدم امنیت غذایی شدید» را تجربه می‌کنند دوبرابر شود. روایت فعلی جهت پدیدار شدن بحران غذایی پشت بحران غذایی به مسائل «لجستیکی» اشاره می‌کند تا از شر اشاره به بحران تولید کالایی خلاص شود: بحرانی که در اثر تولید برای مبادله و سود به وجود آمده است، نه برآوردن نیازهای افراد. برای مثال، عارف حسین، اقتصاددان ارشد سازمان برنامه‌ریزی جهانی غذا، به این روایت «لجستیکی» اعتبار می‌دهد وقتی که می‌گوید: «ما موجودی‌های غذایی بسیار زیادی برای خوراک‌رسانی به همگان در سراسر جهان داریم»، اما «مسئله چگونگی حرکت و جابه‌جایی این کالاهاست. مسئله این است که چطور غذا را از جایی که تولید می‌شود به جایی که به آن نیاز دارند برسانیم» (Chotiner). عارف حسین در اینجا روشن می‌کند که منطق لجستیک نوعی منطق «توزیع‌گرایانه» است - یعنی، از این منظر، «لجستیک» عبارت است از «لجستیک» (باز) توزیع‌گرایانه‌ای که بیشتر تولید شده‌اند. در نتیجه، مسئله‌ی تولید غذا و شیوه‌ای که تولید غذا به مثابه‌ی یک کالا سبب توزیع بد آن می‌شود از چشم او دور می‌ماند.

در روایت ایالات متحده از این روایت حاکم، بحث از بحران و علت‌های بحران حول «موانع منطقی» و «چالش‌های» مربوط به بسته‌بندی دوباره و بازتوزیع غذا به خریداران دیگر و خیریه‌ها (مثلاً بانک‌های غذایی) می‌گردد؛ اینکه چطور پس از همه‌گیری رستوران‌ها و هتل‌ها تعطیل شده و توزیع غذا از طریق مؤسساتی چون مدارس نیز مختل شده است (Yaffe-Bellamy and Corkery). این روایت به‌سادگی از تضاد بنیادین بین تولید برای مبادله (سود) و تولید برای استفاده (نیاز) غافل است؛ چیزی که نه تنها منشأ ایجاد محرومیت غذایی ادواری است، بلکه همچنین باعث گرسنگی مزمن و شدید میلیون‌ها نفر از انسان‌ها در سراسر جهان شده است و جان ایشان را به خطر انداخته است. این داستان این واقعیت را مخدوش می‌کند که ما ابزارهای پایان دادن به این گرسنگی را داریم. مسئله اما اینجاست که این ابزارها در راستای سودآوری طبقه‌ی کوچک سرمایه‌داران سازماندهی شده‌اند.

در تقابل با این روایت غالب، نظریه‌ی بورژوایی، مطابق معمول، خوانش ظریف‌تری ارائه می‌کند. اما در پایان باز هم چیزی به جز یک خوانش ظریف‌تر در چارچوب همان منطق لجستیکی ارائه نمی‌کند - یعنی در چارچوب (باز) توزیع. از این منظر، مصرف اخلاقی به منزله‌ی «راه‌حلی» برای بحران غذا نمایان می‌شود. برای مثال، غذا در نظریه‌های ماتریالیستی جدید کسانی چون جین بنت همچون ماده‌ای «زنده» قلمداد می‌شود که عاملیتی مختص به خود دارد و توسط تفکر اومانستی مورد انکار قرار گرفته است. فی‌المثل، بنت در کتاب خویش با عنوان ماده‌ی مرتعش: بوم‌شناسی سیاسی چیزها می‌نویسد: «اگر حق با من باشد که تصویر ماده‌ی بی‌حرکت به ما کمک می‌کند تا به کارهای جاری مان جهت مصرف شدیداً غیرصرفه‌جویانه‌ای که جان سیاره‌مان را به خطر می‌اندازد تحرک ببخشیم، آنگاه مادیتی که چونان نیروی زنده با ظرفیت عامل وار تجربه می‌شود می‌تواند سبب تحرک بخشی به نوعی جمهور به لحاظ اقتصادی پایدارتر بشود» (51). برای بنت، مانند همه‌ی دیگر نظریه‌های ایدئالیستی، مسئله نه در امورات مربوط به تولید غذا، بلکه در «سبک» مصرفی نهفته است که خود آن به خاطر «تصویر ماده‌ی بی‌حرکت» شکل گرفته است. به عبارت دیگر، برای بنت روابط مادی‌ای که غذا در آن‌ها تولید می‌شود - روابط کارمزدی/سرمایه که تعیین‌کننده‌ی تنها ابزار دسترسی به غذا برای اکثریت مردم این سیاره هستند - دلیل زیاد بودن این حجم از گرسنگی نیست؛ بلکه مصرف فکرنشده و حریصانه‌ی غذا توسط برخی هاست که باعث ایجاد گرسنگی برای دیگران می‌شود.

در دیدگاه بنت آنچه از استثمار مادی‌تر به حساب می‌آید عبارت است از جایگاه جدید ابژه (در نظریه‌ی بورژوایی) به‌مثابه‌ی عامل مستقلی که اثراتی تولید می‌کند. به این ترتیب، در «ماده‌ی خوردنی» او تصوّر دوباره‌ی غذا به‌مثابه‌ی یک «کنش‌گر» - در چارچوب مصطلحات برونو لاتور که اینک بر گفتمان عاملیت غیرانسانی سیطره دارد - را طرح می‌سازد که «اثراتی» به‌عنوان پایه‌ی استحاله‌ی مصرف (خصوصاً «آمریکایی») ایجاد می‌کند که هم «هنرمندانه» تر است هم، اگر آن را گسترش دهیم، بر اساس عدل و انصاف خواهد بود. به بیان دیگر، اگر لجستیک «آن بخشی از مدیریت زنجیره‌ی عرضه به حساب می‌آید که حرکت انبار اجناس، خدمات و اطلاعات مرتبط بین نقاط خاستگاهی و نقاط مصرف را به‌منظور برآوردن نیازهای مشتری مدیریت، تکمیل و کنترل می‌کند» (Murphy and Knemeyer, 21)، آنگاه «ماتریالیسم مرتعش» بنت، که بر «ظرفیت‌های متمایز یا قدرت‌های اثربخش پیکربندی‌های مادی خاص» (ix) تمرکز دارد - پیکربندی‌هایی که به پیکربندی‌های مصرفی محدودند که بیشتر در چارچوب روابط مبتنی بر استثمار تولید شده‌اند - شکلی از تحلیل منطقی در حدّ‌اعلای آن است.

فی‌المثل، بحث بنت در خصوص «قدرت‌های تاکنون شناخته‌نشده‌ی چربی‌های مربوط به رژیم غذایی» (41) را در نظر بگیرید. او می‌گوید که «برخی لیپیدها، برخی حالات یا وضعیت‌های عاطفی خاص انسان را تحریک می‌کنند» که، به نوبه‌ی خود، می‌تواند باعث ایجاد آثار مثبت (یا منفی) بر فرهنگ و جامعه بشود (41). برای نمونه، او این ادعا را با ارجاع به برخی مطالعات علمی پیش می‌برد که نشان می‌دهند مصرف غذایی با میزان اسیدهای چرب امگا-۳ (مانند برخی ماهی‌ها) باعث شده است تا در جمعیت‌های زندانیان «جرائم سازمان‌یافته» کاهش یابد. همچنین باعث «بهبود قابل توجه» در شناخت و

رفتار در میان کودکانی می‌شود که از برخی جهات ناتوانند. همچنین، باعث جلوگیری و بهبود برخی بیماری‌های ذهنی جدی، مانند شیذوفرنی، اختلال دوقطبی و افسردگی حاد، می‌شود.

بنت به معادله‌ی «خورنده-خورده‌شده» یا «سرهم‌ساختی» ارجاع می‌دهد «که در آن اشخاص و چربی‌ها با هم کار مشترک می‌کنند» و استدلالش این است که «با جدی گرفتن اثربخشی چربی غیرانسانی، نه تنها درباره‌ی اینکه چه کسی چچور کنشگری است تغییر عقیده می‌دهیم، بلکه همچنین تمرکزمان از افراد برداشته می‌شود به روی کنش‌گرهای درون سرهم‌ساخت معطوف خواهد شد» (42). آنگاه که بنت به «سرهم‌ساخت‌هایی» ارجاع می‌دهد «که در آن اشخاص و چربی‌ها با هم کار مشترک می‌کنند»، در حقیقت دارد، به زبانی نسبتاً پیچیده، به خوردن یا مصرف کردن غذاهایی ارجاع می‌دهد که پیشاپیش تولید و توزیع شده‌اند. به بیان دیگر، او فرض می‌گیرد که غذا همواره پیشاپیش تولید شده و آماده‌ی مصرف است. بدین معنا، نظریه‌ی سرهم‌ساخت بنت که او آن را همچون نظریه‌ی بس‌دموکراتیکی ارائه می‌دهد، چون از اومانیسیم و انسان‌محوریِ نافعی‌عاملیت کنش‌گرهای غیرانسانی گسسته است، از اساس غیرتاریخی است: این نظریه کار را یک نیروی طبیعی می‌پندارد که طبیعت را دگرگون می‌سازد، شکلی از کار که باید به‌طور روزانه و در سراسر تاریخ انسان در تمام شیوه‌های تولید و ساخت‌های اجتماعی انجام پذیرد. در انجام این کار، بنت از مطمح نظر قرار دادن شکل تاریخی کار درون سرمایه‌داری (کار مزدی) و نگرستن به غذا همچون ارزش مبادله‌ای عاجز است.

عاملیت، در تقابل با دعاوی بنت و دیگر ادعاهای ماتریالیست‌های جدید، که باعث می‌شود ماتریالیسم به ماده‌مرکزی تقلیل یابد، محصول «اثرات» نیست. عاملیت همانا کار «مولد» «هدفمند» است. می‌شود گفت عبارت است از «صرف نیروی کار انسانی»، آن هم «در شکل خاصی و به هدفی معین» (Marx, *Capital* 56). نزد ماتریالیسم تاریخی، کار ابزاری است که انسان‌ها در روابط دیالکتیکی‌شان با طبیعت، بدان وسیله طبیعت را دگرگون می‌سازند تا نیازهای اجتماعی را برآورده سازند و در انجام این کار، خودشان را هم دگرگون می‌سازند. این عاملیت جمعی‌کاژ تولیدکننده‌ی همه‌ی ارزش‌ها در سرمایه‌داری است. این عاملیت بنیادی است که همه‌ی نیازهای انسانی بر آن پایه، و با دگرگون ساختن روابط مالکیت خصوصی، برآورده خواهند شد. دوگانه‌ی پساومانیستیِ عاملیت‌زدایی از عاملیت - اول با فروکاست عاملیت انسانی به «اثرات» و سپس با بدل ساختن آن به عاملیتی در اشتراک با «ماده‌ی» جاندار و بی‌جان - فی‌الواقع ابزاری است ایدئولوژیک برای نامرئی‌ساختن سوژه‌ی جهان‌شمول کار و نقش انقلابی آن. به هر جهت، جهانی که غذا-چیز در آن همچون بنیاد امر اجتماعی پدیدار می‌شود، نه عصر «روشنگری‌شده‌ی» حساسیت انسان نسبت به دیگری غیرانسانی، بلکه نشانه‌ی بیگانگی ژرف انسان از مجرای استثمار است؛ چیزی که خود مرحله‌ای تاریخی از روابط مولدی است که در آن «روابط بین تولیدکنندگان ... شکل رابطه‌ی اجتماعی بین محصولات کار را به خود می‌گیرد» (Marx, *Capital* 82).

برخلاف عقیده‌ی بنت مبنی بر اینکه گرسنگی به سبب مصرف حریصانه و لاقیدانه‌ی غذا توسط عده‌ای ایجاد شده است، گرسنگی مسئله‌ای است مربوط به سرمایه‌داری؛ زیرا غذا در سرمایه‌داری یک کالا است که ارزش (مبادله‌)اش - مانند

همه‌ی دیگر کالاها - توسط میانگین زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن محاسبه می‌گردد و آنجا که زمان بابت رقابت و تمرکز سرمایه کمتر شود، غذا در نسبت با مقدار کار مورد نیاز برای تولید آن، به‌طور اضافه تولید می‌شود. نتیجتاً، از یک طرف تعداد زیادی آدم داریم که نمی‌توانند غذا بخرند و از طرف دیگر، مقادیر زیادی غذا داریم که هیچ خریداری برایشان پیدا نمی‌شود. به بیان دیگر، آنگاه که بهره‌وری کار با مثلاً عرضه‌ی ماشین‌آلات جدید بالا می‌رود (چنانکه در کشاورزی صنعتی و کشت و صنعت چنین است)، نرخ کار اضافه (بنیاد سود) نسبت به کار لازم (بنیاد دستمزد) افزایش می‌یابد (که یعنی استثمار تعمیق می‌شود) و این بدان معناست که «هرچه کارگر ثروت بیشتری تولید می‌کند و محصولاتش از لحاظ قدرت و مقدار بیشتر می‌شود، فقیرتر می‌گردد. هرچه کارگر کالای بیشتری می‌آفریند، خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود» (Marx, *Economic* 271-72). به عبارت دیگر، درون روابط تولید سرمایه‌دارانه، تولید غذا به‌منظور خوراک‌رسانی به آدم‌ها - یعنی تحقق ارزش استفاده‌ی آن - ضرورتاً نسبت به تولید غذا به‌منزله‌ی وسیله‌ای جهت تولید ارزش (مبادله‌ای) اضافه، امری ثانویه است. چرا که ارزش اضافه بنیاد سود را تشکیل می‌دهد. «چاقی» یکی از نتایج کیفیت بد غذاست و درست مانند گرسنگی ریشه در تولید غذا برای سود، نه برای استفاده (نیازهای خوراکی)، دارد. هدررفت گسترده‌ی غذا در عین حالی که توده‌های هرچه بیشتری از طبقه‌ی کارگر در دوره‌ی همه‌گیری گرسنه می‌شوند فی‌الواقع «ترسناک» است (Yaffe-Bellamy and Corkery)، اما این ترسناک بودن اثر قابل‌پیش‌بینی و البته پیش‌بینی‌شده‌ی همان تخصیص طبقاتی زیربنایی‌ای است که در روزمره‌ی «عادی» سرمایه‌داری درکار است - یعنی ارجحیت داشتن ارزش مبادله بر ارزش استفاده، ارجحیت داشتن سود بر نیاز و ارجحیت داشتن سودهای مالکان بر نیازهای کارگران.

در حالی که نظریه‌ی ماده‌ی مرتعش می‌خواهد هرطور شده ماتریالیسم تولید را از چشم‌انداز ماتریالیسم حذف کند، البته در واقعیت در این امر تغییری ایجاد نمی‌شود که «نخستین مقدمه‌ی کل وجود انسانی و، بدین ترتیب، کل تاریخ» (Marx and Engels, *The German Ideology*, 31) آن است که «انسان‌ها باید در موقعیتی باشند تا طوری روزگار بگذرانند که "تاریخ را بسازند" و از آنجا که «زندگی پیش‌ازهرچیز مستلزم خوراک و نوشاک و مسکن و پوشاک و کلی چیز دیگر است»، پس «نخستین کنش تاریخی ... عبارت است از تولید ابزارهای مورد نیاز برای برآورده کردن نیازها» (41-42). قلمداد کردن غذا چونان چیزی که «همواره پیشاپیش» در «کار مشترک» در «سرهم‌ساخت‌ها» بوده، اتخاذ نوعی چشم‌انداز بورژوازی است که در آن این نیازهای بنیادین انسانی همواره پیشاپیش - توسط طبقه‌ی تولیدکننده - برآورده شده‌اند و بدین ترتیب، همراه با تولید، آن روابط اجتماعی تولیدی را از نظر پاک می‌کنند که این روابط در سرمایه‌داری همانا روابط بهره‌کشانه‌ای هستند که به زندگی روزانه‌ی همه‌ی ما شکل و ساختار می‌دهند؛ خواه از این مسئله آگاه باشیم یا نباشیم. مارکس در پیشگفتار ۱۸۵۹ می‌نویسد:

افراد در تولید اجتماعی حیات خویش وارد روابط معینی می‌شوند که خارج و مستقل از اراده‌ی ایشان است، روابط تولیدی که با مرحله‌ی خاصی از رشد و تحول نیروهای مولد مادی‌شان تناظر دارد ... و، افزون‌براین، در مرحله‌ی خاصی از رشد و تحول، نیروهای مولد مادی جامعه با روابط تولیدی موجود یا با روابط مالکیتی که تاکنون درون آن کار می‌کرده‌اند - و این چیزی نیست جز بیان حقوقی همان امر - به تعارض می‌خورند. (263)

این تضاد بین روابط سودمحور تولید و نیروهای موجود تولید است و معنایش هم آن است که در حالی که نیروهای مولد منکشف شده درون سرمایه‌داری امکان دسترسی همگان به تولید غذا را به وجود می‌آورد، اما این مهم برآورده نمی‌شود مگر آن‌هنگام که کار مزدی دیگر معیار و مقیاس اندازه‌گیری ارزشی نباشد که تعیین‌کننده‌ی دسترسی هر فرد به وسایل زندگی است. در نظریه‌ی بنت در خصوص مادیت سرهم‌ساخت‌ها، آثار این تضاد زیربنایی (من جمله گرسنگی در عین وفور غذا) تاریخ‌زدوده شده و به منزله‌ی «منطق عجیب و غریب آشوب» ماده‌ی مرتعش و تعاملات آن طبیعی‌سازی می‌گردد (xi). آنچه بنت پیش می‌نهد عبارت است از - اگر بخواهیم با واژگان خودش بیان کنیم - «یک جور قوه‌ی تمیز بهتر» (ix) و «یک سیاست معقول» (xi) که هم‌سنگ (باز) تجزیه‌ی امر محسوس (vii) است.

نگرانی اخلاقی بنت نسبت به «چیزها»، با کنار زدن بحث شیوه‌ی تولید، چیزی نیست مگر همان توزیع «عادلان‌تر» و «منصفانه‌تر» («سبزشویی»¹) موجود در سرمایه‌داری که هدفش هم تغییر روابط اجتماعی موجود نیست. روایت او از دموکراسی سرهم‌ساختی - که عاملیت انسانی را فرومی‌کاهد زیرا آن را نشانه‌ی «نخوت» می‌داند و عاملیت در چیزها را به رسمیت می‌شناسد - بازتاب‌دهنده‌ی روابط اقتصادی سرمایه به مثابه‌ی «کار مرده است که به نحوی طفیلی وار تنها از طریق مکیدن کار زنده می‌زید و هرچه کار بیشتر و بیشتری می‌مکد، بیشتر زنده می‌ماند» (Marx, *Capital*, 241). در جهانی که در آن «شرکت‌ها آدم حساب می‌شوند»، «پول یک جور گفتار است» و کارگران مجبورند طی دوران همه‌گیری مرگبار به سر کارهایشان بازگردند، بخشیدن صدای بیشتری به «چیزها» عملاً همان کاری است که خود سرمایه مشغول انجام آن است. آنچه واقعاً بدان نیاز داریم نه «شی‌وارسازی» جهان - که فی الواقع یکی دیگر از راه‌های مورد ملاحظه قرار ندادن کالایی‌سازی است - بلکه متحقق کردن دموکراسی واقعی و ماتریالیستی کمونیسم است که در آن هدف تولید غذا چیزی نیست جز برآوردن نیازهای مربوط به سلامتی، سلامت غذایی و حظ بردن از حیات.

Bennett, Jane. *Vibrant Matter: The Political Ecology of Things*. Duke UP, 2010.

Chotiner, Isaac. "Covid-19 Will Lead to 'Catastrophic' Hunger." *The New Yorker*. May 12, 2020.

Latour, Bruno. *Science in Action: How to Follow Scientists and Engineers Through Society*. Harvard UP, 1988.

Marx, Karl. *Capital. Volume I. Karl Marx and Frederick Engels Collected Works*. Vol. 35. Moscow: Progress Publishers, 1983.

----- *Economic and Philosophic Manuscripts of 1844. Karl Marx and Frederick Engels Collected Works*. Vol. 3. Moscow: Progress Publishers, 1975. 229-346.

----- Preface to Contribution to the Critique of Political Economy. *Karl Marx and Frederick Engels Collected Works*. Vol. 29. Moscow: Progress Publishers, 1987. 261-65.

Marx, Karl and Frederick Engels. *The German Ideology. Karl Marx and Frederick Engels Collected Works*. Vol. 5. Moscow: Progress Publishers, 1976. 19-539.

Murphy, Paul R., and A. Michael Kne Meyer. *Contemporary Logistics*. 12th ed., Pearson Education, 2018.

Yaffe-Bellamy, David and Michael Corkery. "Dumped Milk, Smashed Eggs, Plowed Vegetables: Food Waste of the Pandemic." *The New York Times*. April 11, 2020.

¹ green washing

اصطلاحی برای اشاره به تدابیر کاذب برخی شرکت‌ها تا به مشتریان و مصرف‌کنندگان خویش بقولانند که چگونگی تولید محصول نشان آسبی به محیط‌زیست نمی‌زند.